

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020828**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# معانی حروف

بحث دربارۀ معانی حروف بود. محقق خراسانی[[1]](#footnote-1) فرمودند: معنای اسم و حرف یکی است و فارقشان در آن است که این معنای واحد، در حرف به نحو غیر مستقل و حالت در غیر ملاحظه می­شود ولی در اسم، همین معنای واحد به صورت مستقل لحاظ می­شود.

## اشکال نقضی محقق خوئی به دیدگاه محقق خراسانی: قرار گرفتن مصادر در زمرۀ حروف

محقق خوئی[[2]](#footnote-2) در اشکال به دیدگاه محقق خراسانی نقض­هایی را مطرح نموده­اند. یکی از نقض­های محقق خوئی را به شکل اجمالی مطرح می­کنیم.

نقض مزبور عبارت از آن است که فارق بین مصدر و اسم مصدر در آن است که در مصدر، جنبۀ انتساب به فاعل ملاحظه شده ولی در اسم مصدر جنبۀ انتساب به فاعل ملاحظه نشده است؛ بنابراین تفاوتی که بر اساس دیدگاه محقق خراسانی، بین اسم و حرف وجود دارد، بین مصدر و اسم مصدر نیز وجود داشته و بر همین اساس می­بایست، مصادر را در زمرۀ حروف به شمار آورد و حال آنکه چنین چیزی نزد احدی قابل التزام نیست.

به عبارت دیگر محقق خوئی در صدد بیان این نکته است که مصدر، به جهت آنکه جنبۀ صدور از فاعل در آن ملحوظ است، بنابراین به عنوان حالت در غیر ملاحظه شده است، در نتیجه شبیه حروف خواهد شد؛ پس همانطور که اسم و حرف را هم­معنا پنداشته و تفاوتشان را در نحوۀ لحاظ معنا انگاشتید، می­بایست مصدر را ذیل حروف قلمداد کنید چون فارق مصدر و اسم مصدر، همانند فارق بین اسم و حرف است.

### پاسخ آقای شهیدی به اشکال محقق خوئی: مستند بودن جنبۀ انتساب به فاعل به هیأت مصدر

آقای شهیدی[[3]](#footnote-3) در پاسخ به نقض مزبور فرموده­اند: فرق مصدر و اسم مصدر در مادّه نیست بلکه در هیأت است؛ بنابراین می­توان جنبۀ انتساب به فاعلی که در معنای مصدر وجود دارد را مدلول هیأت مصدر دانست و از آن رو که هیأت، دارای معنای حرفی است، مصدر مشتمل بر معنای حرفی خواهد شد لذا چنین مطلبی قابل التزام بوده و نقض دیدگاه محقق خراسانی محسوب نمی­شود.

### پاسخ استاد به اشکال محقق خوئی: خلط بین رابط و طرف ربط

اجمال پاسخی که می­بایست نسبت به اشکال محقق خوئی مطرح نمود این قرار است:

به نظر می­رسد در کلام محقق خوئی بین دو چیز خلط شده است. محقق خراسانی «مِن» را به معنای ابتدائیت دانسته­اند ولی ابتدائیت به عنوان حالتی در بصره و سیر ملاحظه شده است؛ یعنی این ابدائیت نشان می­دهد ابتدای سیر، بصره بوده و نحوۀ ارتباط بصره و سیر را نشان می­دهد. اما مصدر «زدن»، به معنای «ذات زدن همراه با انتساب آن به فاعل» است که جنبۀ انتساب به فاعل، معنایی زائد بر ذات زدن \_به عنوان اسم مصدری\_ می­باشد؛ مصدر، همان ذات پدیدۀ زدن است که اسم مصدر محسوب می­شود با این تفاوت که علاوه بر ذات پدیدۀ زدن، معنای زائدی بر آن \_یعنی جنبۀ انتساب به فاعل\_ ملاحظه شده است.

این شبیه سیری است که در «سرتُ من البصرة» وجود دارد؛ در این جمله یک «سیر» داریم و یک «بصره»؛ این سیر با بصره یک ارتباطی دارد. به عبارت کامل­تر یک «سیر» داریم، یک «فاعل سیر» داریم، و یک «بصره» داریم؛ هر سه مفهوم یا یکدیگر ارتباط دارند. اینکه مفهوم «سیر» به گونه­ای ملاحظه شده است که به عنوان فعلی از افعال، دائماً به فاعل و متعلّقاتش ارتباط دارد، باعث نمی­شود معنای حرفی قلمداد شود. مفهوم «سیر» یک مفهوم حرفی نیست؛ مقصود محقق خراسانی از حالت در غیر، مجرّد این نیست که یک شیء از شیء دیگر صادر شده باشد.

محقق خراسانی «مِن» را واجد معنای حرفی می­دانند چون این واژه بیانگر ابتدائیتی است که به عنوان حالت در غیر ملاحظه شده است؛ یعنی این ابتدائیت در مقام استعمال، لحاظ استقلالی ندارد؛ اما مفهوم «سیر»، همچون «فاعل سیر» و «بصره»، لحاظ استقلالی دارد. کاری که «مِن» انجام می­دهد آن است که به عنوان حالت در این سه مفهوم مستقل ملاحظه شده و این سه را به هم مرتبط می­کند بی­آنکه خودش ملحوظ استقلالی باشد.

بنابراین بین «مِن» و «سیر» فرق است؛ در واقع مصدر دال بر ذات معنا است و چنین نیست که ذات معنا، در غیر ملاحظه شده باشد؛ اما افزون بر ذات معنا، یک معنای زائدی را نیز به همراه دارد که جنبۀ صدور از غیر است.

آقای شهیدی این معنای زائد را مدلول هیأت دانسته و فرمودند هیأت مصدر این معنای زائد را افاده می­کند. در خصوص فرمایش ایشان نکاتی را ذکر خواهیم کرد.

خلاصه اینکه به نظر می­رسد بین مدعای محقق خراسانی و نقضی که محقق خوئی به ایشان وارد نمودند فاصله است.

#### لزوم بررسی فارق ثبوتی و اثباتی بین مصدر و اسم مصدر

این اجمالی از اشکال و پاسخ بود. تفصیل آن را به تحقیقی که آن را به دوستان واگذار می­کنیم موکول می­نماییم.

این پیش­فرض که فرق مصدر و اسم مصدر، در لحاظ و عدم لحاظ انتساب به فاعل است، می­بایست مورد بررسی قرار گیرد؛ نحوی­ها در کجا چنین مطلبی را متذکر شده­اند؟ ما از قدیم این پیش­فرض را مکرّراً شنیده بودیم و در بحث­هایمان نیز بر آن تکیه می­کردیم اما اخیراً که به «المعجم المفصل فی الصرف» مراجعه کردیم گفته شده بود فارق بین مصدر و اسم مصدر، صرفاً در لفظ است و در معنا تفاوتی ندارند. بنابراین این یک سؤال مهم است که آیا پیش­فرضی که ما از قدیم پذیرفته بودیم و فرق بین مصدر و اسم مصدر را، در لحاظ و عدم لحاظ انتساب به فاعل می­دانستیم تا چه حدّ درست است؟

نکتۀ دومی که می­بایست مورد بررسی قرار گیرد تعبیری است که آقای شهیدی مطرح نمودند. ایشان فرمودند: جنبۀ انتساب به فاعل، مدلول هیأت مصدر است نه مادّۀ آن. حال باید دید آیا چنین مطلبی در کلمات آقایان وجود یا خیر؟ چون در خصوص فرمایش آقای شهیدی یک اشکال بدوی وجود دارد مبنی بر این که وقتی فارق بین مصدر و اسم مصدر را در هیأت این دو دانستید، معنایش آن است که هر دو هیأت دارند؛ در نتیجه همانطور که مصدر، هیأتی دارد و هیأتش دالّ معنای حرفی است، اسم مصدر نیز هیأت داشته و این سؤال مطرح می­شود که هیأت اسم مصدر، دالّ بر چه معنای حرفی­ای می­باشد؟

اساساً از جهت لفظی شناخت اینکه چه چیزی مصدر است و چه چیزی اسم مصدر است، باید مورد بررسی قرار گیرد.

تحقیق این مطلب از اهمیّت بسیاری برخوردار است زیرا در بسیاری از مباحث، نتایجی بر آن مترتب شده است؛ به طور مثال آقای سیستانی در بحث «لا ضرر»[[4]](#footnote-4)، در فرق بین ضرر و ضرار، می­فرمایند ضرر اسم مصدر و ضرار مصدر است و در تحقیق مفاد حدیث بر این نکته تکیه نموده و نتایجی را بر آن مترتب نموده­اند. البته به عقیدۀ ما نتایجی که ایشان بر این مطلب مترتب نمودند صحیح نیست ولی به هر حال این یک سؤال جدّی است که آیا فارق مصدر و اسم مصدر، در لحاظ و عدم لحاظ انتساب به فاعل است یا خیر؟ این مطلبی است که ما از قدیم می­شنیدیم که فارق بین مصدر و اسم مصدر را در لحاظ و عدم لحاظ انتساب به فاعل می­دانستند.

با مراجعه به معجم قواعد عربیه­ای که مرکز کامپیوتری دارد، می­توانید به کتب نحوی دسترسی پیدا کنید.

خلاصه اینکه اولاً باید فارق ثبوتی مصدر و اسم مصدر را مورد بررسی قرار داد و ثانیاً در مقام اثبات باید دید چه ضابطه­ای برای تشخیص مصدر و اسم مصدر بودن یک واژه می­توان ارائه داد.

#### امکان تعمیم اشکال محقق خوئی به افعال

**سؤال**: آیا می­توان گفت اشکال محقق خوئی، در مورد فعل نیز جریان دارد؟ چون فعل نیز همچون مصدر، جنبۀ انتساب به فاعل در آن ملاحظه شده است؛ یعنی فعل نیز به نوعی با فاعل و مفعول در ارتباط بوده و معنایش در غیر ملاحظه می­شود؟

**پاسخ**: بله همینطور است؛ این اشکال در فعل به شکل روشن­تر جریان خواهد داشت.

اما عمدۀ قضیه آن است که اصل اشکال، اشکال صحیحی نیست. حالت در غیر بودنی که توسط محقق خراسانی مطرح شده، غیر از آن است که ما فعل و مصدر را به عنوان شیئی که از فاعل صادر می­شود ملاحظه می­کنیم. برخی از واژگان وضع شده­اند تا طرف نسبت واقع شوند؛ افعال وضع شده­اند برای اینکه فاعل و مفعول داشته باشند و لذا دائماً طرف نسبت واقع می­شوند ولی مقصود محقق خراسانی از حالت در غیر، چنین چیزی نیست؛ مصدر نیز از آن جهت که حامل معنای فعل است، نیازمند به فاعل و مفعول است \_لذا بر خلاف اسم مصدر که عمل کردنش، محل کلام است، به راحتی می­تواند عمل کند\_ ولی مجرّد اینکه فعل و مصدر دائماً نیازمند متعلق هستند، سبب نمی­شود معنای حرفی قلمداد شوند.

یکی از نکاتی که در بیان فارق بین اسم مصدر و مصدر، مطرح شده، عامل بودن یا نبودن است؛ اگر چنین چیزی فارق باشد، معنایش آن است که اسم مصدر نمی­تواند عامل باشد.

مقصود اینکه عمل کردن، تابع تعلیقی بودن معنای عامل است؛ یعنی برخی از واژگان حامل معنایی هستند که وابستگی داشته و متعلق می­طلبند؛ فعل از قبیل همین واژگان است که نیازمند متعلق­هایی همچون فاعل و مفعول است تا معنایش را کامل کنند. عمل کردن فعل در این­ها، به معنای آن است که این امور، کامل­کنندۀ معنای فعل هستند؛ پس عمل کردن یا نکردن، تابع نحوۀ معنای یک واژه است.

لذا بایسته است فارق بین مصدر و اسم مصدر در کتب اصیل ادبی دنبال شود. کتاب­های مرحوم سید رضی \_همچون شرح شافیه و شرح کافیه\_ از کتاب­هایی هستند که حتماً باید مورد توجه قرار گیرند. البته نمی­دانم این مطلب در کتاب­های ایشان مطرح شده است یا نه. از کتاب­هایی که این مطالب در آن­ها معمولاً زیاد مطرح می­شود، کتاب حاشیۀ صبان بر شرح اشمونی، است که این گونه مطالب دقیق در آن­ها زیاد مطرح می­شود. نمی­دانم در کتب معانی بیان، این بحث مطرح شده است یا نه؛ اگر مطرح شده باشد، کتاب میر سید شریف بر مطوّل از جمله کتاب­های بسیار دقیقی است که نکات خوبی دارد. میرزا ابوطالب نیز که حاشیه­ای بر سیوطی دارد، حرف­های دقیقی دارد و خودش صاحب فکر و تحلیل است هر چند از مطالب نحوی­ها فاصله گرفته است و با میراث موجود در علم نحو فاصله دارد که این یک نقص محسوب می­شود؛ ولی به هر حال اهل فکر است و مطالب دقیقی دارد.

ما قصد نداریم به آن مدلی که آقای شهیدی پاسخ دادند، پاسخ دهیم؛ به نظر می­رسد لحاظ انتساب به فاعل در مصدر، همانند لحاظ انتساب به فاعل در معنای فعل است، ولی این مطلب، مستلزم آن نیست که مصدر و فعل، ذیل حروف قرار گیرند چون مصدر و فعل طرف اضافه هستند نه خود اضافه؛ به عبارت دیگر مصدر و فعل به گونه­ای هستند که همیشه معنای حرفی می­طلبند چون همیشه در کنارشان متعلق وجود دارد، اما این غیر از معنای حرفی­ای است که توسط محقق خراسانی مطرح شده است.

## اشکال نقضی محقق خوئی به دیدگاه محقق خراسانی: وجود لحاظ استقلالی برای حروف در بسیاری از موارد

اشکال دیگری که توسط محقق خوئی[[5]](#footnote-5) مطرح شده و توسط مرحوم آقای صدر[[6]](#footnote-6) دنبال شده، و توسط آقای شهیدی[[7]](#footnote-7) \_با نظارت به کلام هر دو بزرگوار\_ مورد بحث قرار گرفته، عبارت از آن است که محقق خراسانی فرمودند معنای حرفی، به نحو آلی ملاحظه می­شود، اما این مطلب صحیح نیست چون در بسیاری از موارد، حرف به نحو استقلالی ملاحظه شده و خودش مقصود به افهام است.

مثلاً در جایی که می­دانیم زید آمده اما نمی­دانیم عمرو هم آمده یا نیامده، می­گوییم: «هل جاء زیدٌ مع عمروٍ أم لا؟»؛ در این قضیه محطّ سؤال «مع عمروٍ» است که یک معنای حرفی محسوب می­شود ولی در عین حال ملحوظ استقلالی است.

پیش از ادامۀ بحث باید دانست این مثالی که مرحوم شهید صدر ذکر نمودند، مثال صحیحی نیست چون «مع» اسم است و معنای آن «مصاحب» است؛ « هل جاء زیدٌ مع عمروٍ أم لا؟» به معنای « هل جاء زیدٌ مصاحباً لعمروٍ أم لا؟» است که نقش آن حال می­باشد.

مرحوم آقای روحانی[[8]](#footnote-8) در اینجا یک سری بحث­هایی را با زاویه دید متفاوتی مطرح نموده­اند و به این مطلب اشکال کرده­اند که به آن کاری نداریم؛ مثالی که مناسب بود مطرح می­شد شبیه مثالی است که آقای روحانی مطرح نموده­ است. مثلاً می­توان چنین مثال زد: «أ من البصرة جاء زیدٌ أم الی الکوفة؟»؛ ما می­دانیم زید یا از بصره خارج شده یا به کوفه داخل شده لذا محطّ سؤالمان آن است که «آیا مبدأ سفر زید، بصره بود یا مختمش کوفه بود؟»؛ یا مثلاً یکی از مستحبّات مرتبط با حجّ، مشرف شدن به زیارت نبی اکرم صلوات الله علیه و آله است؛ یک بحثی که از قضا در روایات نیز مورد سؤال قرار گرفته، عبارت از آن است که مستحبّ است شروع سفر حج، با زیارات ایشان باشد یا پایان سفر حج؟ «أ من المدینة نجیء أم إلیها؟» یعنی آیا ابتداء به مدینه برویم و سپس به مکّه یا ابتداء به مکّه برویم و ختم سفرمان به مدینه باشد؟ در واقع در اصل استحباب تردیدی نیست بلکه سؤال از آن است که این امر مستحب، مربوط به شروع سفر حجّ است یا پایان سفر حج؟ این سؤالی­است که در روایات نیز البته با الفاظی دیگر مطرح شده است.

### پاسخ آقای شهیدی به اشکال محقق خوئی: تفکیک بین لحاظ تفصیلی و لحاظ استقلالی

آقای شهیدی در پاسخ به اشکال ذکر شده فرموده­اند: اینکه معنای حروف، به نحو آلی ملاحظه می­شوند، به معنای آن نیست که ملحوظ تفصیلی نیستند. عبارت ایشان به شرح زیر است:

ویلاحظ علیه: انه انما یتم هذا الایراد لو ارید من کون المعنی الحرفی ملحوظا آلیا هو عدم کونه ملتفتا الیه تفصیلا، ولکنه لیس کذلک، بل المراد منه کونه ملحوظا بما هو حالة لمفهوم آخر، لابما هو فی نفسه کما صرح به صاحب الکفایة “قده”، فالمعنی الحرفی وان کان مندکا وتابعا فی وجوده الذهنی للمفهوم الاسمی لکن یمکن تعلق الغرض الاصلی بتفهیمه وتفهمه.[[9]](#footnote-9)

پاسخ آقای شهیدی برای ما نامفهوم است؛ وقتی قرار شد معنای حرفی مندک در غیر باشد چگونه می­شود غرض اصلی تفهیم و تفهم باشد؟ آن چیزی که غرض اصلی تفهیم و تفهم است باید ملحوظ استقلالی باشد! ملتفت­الیه تفصیلی همان ملحوظ استقلالی است پاسخ آقای شهیدی به هیچ وجه قابل فهم نیست.

ایشان در ادامه پاسخ مرحوم شهید صدر را بر خلاف مرتکز عرف دانسته­اند.

### پاسخ مرحوم شهید صدر به اشکال محقق خوئی: تحصیص طرفین اضافه و جایگزینی آن برای معنای حرفی

 مرحوم شهید صدر[[10]](#footnote-10) می­فرمایند: چون معنای حرفی جنبۀ اندکاکی دارد و امکان ملاحظۀ استقلالی ندارد ناگزیر می­بایست یک معنای اسمی در این بین وجود داشته باشد و یا اینکه ملحوظ، طرف نسبت است بما أنه منتسب؛ مثلاً ایشان در مورد «هل جاء زیدٌ مع عمروٍ؟» می­فرماید معنایش «هل کان مجیء زید مقترناً بمجیء عمرو؟» می­باشد.. یا در مثال­های صحیحی که ما می­گفتیم در «هل جئتَ من البصرة؟» یعنی «هل جئتَ مبدوّاً بالبصرة؟» که به جای «من»، «مبدوّاً» را به عنوان حال قرار می­دهیم؛ یا اینکه فعلی که طرف نسبت است را مطرح کنیم. به عبارت دیگر حرف، طرفین دارد و شما می­توانید با حرف، هر یک از دو طرف را تحصیص نموده و یک حصۀ خاص از معنای اسمی، ایجاد کنید. مثلاً می­توانید بگویید: «هل سفرک، سفرٌ من البصرة؟» که «من البصرة»، سقر را به یک سفر خاص متحصّص می­کند و همان معنای اسمی متحصّص مسؤول­عنه واقع می­شود که دیگر سؤال از «من» نیست بلکه سؤال از «سفرک» است.

آقای شهیدی این پاسخ را خلاف مرتکز عرفی می­دانند در حالی که به عقیدۀ ما جز فرمایش مرحوم شهید صدر، راه حلّ دیگری وجود ندارد. کلام مرحوم شهید صدر هم معقول است و هم به نظر می­رسد راهی جز، راه حل ایشان وجود ندارد.

### پاسخ استاد به اشکال محقق خوئی: لحاظ معنای اسمی پیش از استعمال و تبدیل آن به معنای حرفی به هنگام استعمال

بله نکته­ای که در اینجا وجود دارد و خیلی اوقات نسبت به آن خلط صورت گرفته است، عبارت از آن است که حرف در جمله، قالب برای معنای اندکاکی قرار داده می­شود ، ولی همین حرفی که قالب برای معنای اندکاکی است، یک معنای استقلالی را به ذهن انسان خطور می­دهد؛ ما مکرّراً این نکته را متذکر شدیم که حقیقت وضع، قرن اکید نیست و قرن اکید، برای تحلیل حقیقت استعمال نیز کافی نیست. استعمال امری است که مربوط به مدلول تصدیقی است نه مدلول تصوری ولی در عین حال در کنار هر مدلول استعمالی که از قبیل مدلول تصریقی است، یک مدلول تصوری نیز به ذهن انسان خطور می­کند که در آن مدلول تصوری ممکن است حرف به صورت یک مدلول مستقل ملاحظه شود.

اینکه محقق خوئی می­فرماید غرض اصلی تفهیم، معنای حرفی است، کلام صحیحی است اما وقتی می­خواهیم غرض اصلی را تصویر کنیم آن را به شکل اسمی و استقلالی تصویر می­کنیم. یعنی ما چنین تصویری برایمان ایجاد می­شود که آیا «مبدأ سفر بصره بود یا مختم سفر بصره بود؟»؛ «آیا سفر زید مقترن با عمرو بود یا مقترن با عمرو نبود؟»؛ پس ما به هر حال غرض اصلی تفهیم و تفهم را بالاستقلال ملاحظه می­کنیم اما ملاحظۀ استقلالی معنای مورد نظر، مستلزم آن نیست که به هنگام استعمال نیز همان معنای مستقل را مستعمل­فیه قرار دهیم؛ بله، چون می­دانیم اگر به جای آن مفهوم اسمی، مفهوم حرفی به کار برده شود نیز همان مقصود حاصل می­شود. هم می­توانیم بگوییم «هل بدژ سفرک البصرة أم ختم سفرک البصرة؟» که از مفهوم اسمی استفاده شده؛ و هم می­توانیم از مفهوم حرفی استقاده کنیم به این صورت که قبل از استعمال معنای حرفی، آن را در قالب یک مفهوم اسمی و مستقل ملاحظه نموده و سپس آن را به شکل معنای حرفی استعمال می­کنیم؛ پس ناگزیر می­بایست مفهوم استقلالی را تصور کرد ولو به تحصیص طرفین اضافه به آن نحوی که مرحوم آقای صدر فرمودند؛ آن مدلی که ما مطرح کردیم نیز با روح فرمایش مرحوم شهید صدر یکی است هر چند ایشان مطلب خود را در قالبی دیگر بیان نموده­اند.

خلاصه اینکه متکلم، از تکلم و استعمال، یک غرضی را دنبال می­کند که الفاظ را وسیلۀ رسیدن به آن غرض قرار می­دهد؛ در مرحلۀ تصور غرض، اگر غرضش به افهام معنای حرفی تعلق گرفته باشد، باید آن معنای حرفی را به شکل مستقل تصور کند و یا چنانکه مرحوم شهید صدر فرمودند، طرفین را با استفاده از معنای حرفی متحصّص کند؛ پس از این مرحله، به هنگام استعمال، چندان مهمّ نیست که مستعمل­فیه دقیقاً مطابق غرض تصور شده باشد یا دقیقاً مطابق آن نباشد چون متکلم می­داند اگر مستعمل­فیه را به جای معنای اسمی تصور شده، معنای حرفی قرار دهد نیز به غرضش نائل می­گردد. چون ما اتحاد معنای «مِن» با معنای «ابتدائیت» را نیز درک می­کنیم. یعنی وجود یک نوع شباهت معنوی بین حرف، و اسمی که موازی آن است، برای ما قابل درک است و همین مطلب سبب می­شود بتوانیم آن معنای اسمیِ تصور شدۀ پیش از وضع را ، در قالب معنای اسمی و یا در قالب معنای حرفی موازی آن، مورد افهام یا استفهام قرار دهیم چون می­دانیم این معنای اسمی یا معنای حرفی، هردوشان در تأمین غرض اصلی مشترک هستند.

استعمال، مرحلۀ پایانی یک پروسه است؛ ذهن انسان مراحل متعددی را طی می­کند تا در نهایت یک استعمال انجام می­دهد و یک لفظ را وسیلۀ انتقال معنا قرار می­دهد. در جایی که در مراحل پیشین، غرض اصلی، به معنای حرفی[[11]](#footnote-11) تعلق گرفته باشد، در آخرین مرحله می­تواند با منای اسمی سؤال را مطرح کند و می­تواند با معنای حرفی آن را مطرح کند؛ یعنی هم می­تواند بگوید «هل بدژ سفرک البصرة« که معنای اسمی است، و هم می­تواند بگوید «هل من البصرة جئت؟» که معنای حرفی است؛ نکته اینجاست که حتی اگر سؤالش را با استفاده از معنای حرفی مطرح کند نیز در مراحل پیشین، ابتدائیت را به نحو اسمی و استقلالی تصور کرده است.

بنابراین پاسخ مرحوم شهید صدر خصوصاً با توجه به توضیحاتی که مطرح نمودیم، صحیح به نظر می­رسد؛ یعنی اگر بخواهیم پاسخ مرحوم شهید صدر را به درستی درک نماییم باید آن در این قالب قرار دهیم چون به عقیدۀ ما، در حقیقت وضع و استعمال، عناصری زائد بر قرن اکید و زائد بر مدلول تصوری وجود دارند؛ بر اساس این ذهنیت و چهارچوب فکری، بهتر می­توان فرمایش مرحوم شهید صدر را توضیح داد.

در این بحث جزئیات دیگری وجود دارد. در جلسۀ آینده به مسلک سوم در معنای حروف خواهیم پرداخت که عبارت است از مسلک نسبیّت در معنای حروف.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 11 [↑](#footnote-ref-1)
2. دراسات في علم الأصول، ج‏1، ص: 39: و أما كون المعاني الحرفية حالة للغير فالحالية هي التي تكون فارقة بين المعنى المصدري و المعنى الاسم المصدري، فان الاعراض حيث ان وجودها لنفسها عين وجودها لموضوعاتها فيمكن لحاظها بما هي موجودات مستقلة، و يمكن لحاظها بما هي أوصاف لغيرها، و الأول هو المعنى الاسم المصدري كالحمرة، و لذا لا يشتق منها الأفعال، لأنها تكون من الجوامد بهذا اللحاظ، فلا يقال حمر يحمر. و الثاني هو المصدر كالاحمرار، و عليه فيلزم ان يكون الاعراض الملحوظة بما هي صفات للغير أي المصادر معاني حرفية،. [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک الآلیة ، ص ۱۷۳: وفیه ان الاختلاف بین المصدر واسم المصدر ناش عن هیئتهما، فیکون الدال علی حیثیة الصدور من الفاعل هی هیئة المصدر دون مادته، ولااشکال فی ان مدلول الهیئات معان حرفیة. [↑](#footnote-ref-3)
4. قاعدة لا ضرر و لا ضرار، ص: 134: أما الفقرة الأولى: و هي (لا ضرر) فلان الضرر معنى اسم مصدري يعبر عن المنقصة النازلة بالمتضرر، من دون احتواء نسبة صدورية كالاضرار. [↑](#footnote-ref-4)
5. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 61: و ثانيا: انّه يلزم كون جملة من الحروف أسماء لملاك الاسمية فيها، و هو لحاظها استقلاليا حين الاستعمال، بأن يكون المعنى الحرفي ملحوظا بالاستقلال و مقصودا بالافادة و الاستفادة، كما اذا قيل لمن هذا الفرس، فقيل: لزيد، فانّ المقصود و الملحوظ استقلالا سؤالا و جوابا هي الملكيّة المستفادة من اللام.. [↑](#footnote-ref-5)
6. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 101: الاعتراض الخامس:

و هذا الاعتراض أيضا أفيد من التعليقة «1» للسيد الأستاذ- دام ظله- و حاصله: إنكار أن يكون اللحاظ الاستقلالي من مميزات المعنى الاسمي، و دعوى أن اللحاظ الاستقلالي كما قد يتعلق بالمعنى الاسمي، كذلك قد يتعلق بالمعنى الحرفي ... . [↑](#footnote-ref-6)
7. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک الآلیة ، ص ۱۷۳: - ما ذکره السید الخوئی "قده" ایضا من ان ما ذکره صاحب الکفایة وغیره من کون المعنی الحرفی ملحوظا آلیا غیر متجه فانه کثیرا ما یکون الغرض الاصلی للتفهیم والتفهم هو المعنی الحرفی، فقد یعلم بان زیدا قد جاء ولکن لایعلم انه هل جاء مع عمرو ام لا، فیسأل عن ذلک، فیجاب انه جاء مع عمرو، وعلیه فکیف یجتمع ذلک مع لحاظه آلیا ... . [↑](#footnote-ref-7)
8. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 100: نعم هناك مثال آخر اقرب للاستشهاد مما ذكره، و هو ما إذا رأينا شخصا في طريق بين البصرة و الكوفة و لم نعلم انه آت من البصرة أم ذاهب إليها؟ فنسأله: «أ من البصرة أم إليها» فان السؤال هاهنا يتعين ان يكون عن النسبة بين السير و البصرة و انها النسبة الابتدائية أو الانتهائية لا عن أحد الطرفين للعلم بهما و المجهول هو النسبة كما هو ظاهر. و لكن هذا المثال قابل للمناقشة كسابقه لوجهين:. [↑](#footnote-ref-8)
9. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک الآلیة ، ص ۱۷۳ [↑](#footnote-ref-9)
10. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 102 و 103

و أمّا ما قد يتراءى في هذا المثال و نظائره من أنّ السائل توجّه لحاظه الاستقلالي إلى المعنى الحرفي ابتداء، فهذا غير صحيح، بل هذا المثال و أشباهه لا يخلو من أحد وجهين:

الوجه الأول: أن يكون السائل قد انتزع مفهوما اسميا مشيرا إلى المعنى الحرفي، و تعلق لحاظه الاستقلالي بذلك المفهوم الاسمي المشير كما لو قال:

أسألك عن كيفية ركوبه، فإنّ مفهوم (الكيفية) هذا، مفهوم اسمي و ليس حرفيا، لأن كلمة- كيفية- من الأسماء، و هذا المفهوم الاسمي أخذه مثيرا إلى واقع المعنى الحرفي- واقع النسبة بين السفر و السيارة و غيرها- ففي مثل ذلك، اللحاظ الاستقلالي، لم يتعلق بالمعنى الحرفي نفسه ابتداء، بل بالمفهوم الاسمي المشير إلى ذلك المعنى الحرفي، و هو مفهوم الكيفية.

الوجه الثاني: هو أن لا يكون السائل قد انتزع مفهوما اسميا مشيرا كمفهوم الكيفية و الخصوصية و نحو ذلك، بل يستحضر المطلب نفسه من رأس و يقول: هل سافر زيد في السيارة أو ماشيا؟. و هنا بحسب الحقيقة اللحاظ الاستقلالي لم يتعلق بالمعنى الحرفي، بل تعلق بطرفه، أي: بالمعنى الاسمي المتخصّص بالمعنى الحرفي، و تعلق بالمعني الحرفي بالتبع لا بالاستقلال، لأن السؤال تعلق بإحدى حصتين في الخارج- السفر المقيد بالسيارة، و السفر المقيد بالمشي- مع علم السائل بالجامع بين الحصتين.

إذن فاللحاظ الاستقلالي متعلق بالحصة التي هي المعني الاسمي المقيد بالمعنى الحرفي، و التحصص و التقيد الذي هو المعنى الحرفي ملحوظ بالتبع، لأن لحاظ الحصة هو لحاظ ضمني تبعي للتقيد لا محالة.

و على هذا الأساس لا يكون هذا المثال و أمثاله شاهدا على تعلق اللحاظ الاستقلالي بالمعنى الحرفي، بل اللحاظ الاستقلالي إما أن يتعلق بمفهوم‏ [↑](#footnote-ref-10)
11. مقرّر: ظاهراً سهو اللسان است و باید معنای اسمی بوده باشد. [↑](#footnote-ref-11)